جلسه 1752

یکشنبه 02/04/98

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

**یقع الکلام فی تنبیهات التقلید**

**تنبیه اول:** مراد از جواز تقلید جواز بالمعنی الاعم هست که شامل وجوب هم می شود. بلکه اگر طریق امتثال منحصر به تقلید باشد مثل اینکه عامی عاجز بشود از احتیاط واجتهاد، تقلید بر او واجب تعیینی می شود.

البته بحث هست که وجوب تقلید که قطعا وجوب نفسی نیست بلکه امرش دائر است که وجوب عقلی باشد یا وجوب شرعی طریقی، مثل تعلم احکام، آیا ملاک وجوب تقلید چیست؟ ملاک وجوب تقلید (حال یا عقلا یا شرعا از باب وجوب طریقی) علم اجمالی عامی است به وجود تکالیفی در شریعت، یا نفس شبهه حکمیه قبل الفحص کافی است برای اینکه عقل حکم بکند به اینکه باید مکلف از عهده این تکلیف محتمل خارج بشود. اگر می تواند احتیاط بکند مجاز است احتیاط بکند. ولی اگر احتیاط نمی کند و مجتهد هم نیست باید تقلید بکند.

مشهور گفته اند نکته وجوب تقلید همین شبهه قبل الفحص است. که این کلام مشهور درست هم هست. حالا اختلاف است که آیا وجوب تقلید یا به تعبیر دیگر وجوب خروج از عهده تکلیف محتمل در شبهات حکمیه قبل الفحص لزوم شکر منعم است از باب اینکه اطاعت خدا واجب است به ملاک شکر منعم، یا به ملاک وجوب دفع عقاب محتمل است، که ظاهر کلام مرحوم آقای خوئی هست، یا به ملاک حق الطاعة است برای خداوند متعال، که نظر بحوث هست، که چون خدا خالق ما است پس مالک تکوینی ما است پس عقل حکم می کند به لزوم اطاعت او، وحتی اگر علم هم پیدا کنیم به عدم عقاب در یک جائی باز عقل دست از حکمش بر نمی دارد، مگر اینکه خود مولا ترخیص بدهد. این بحث را ما در جای خودش مفصل دنبال کردیم و وارد این بحث نمی شویم. ولو این بحث یک ثمرات یسیره ای دارد. مثلا اگر مکلف مطمئن بشود که عقابی در کار نیست، خدا عفو می کند از این گناه، کما اینکه در بحث ظهار بعضی قائل شده اند. اگر بگوئیم وجوب اطاعت خدا به ملاک وجوب دفع عقاب محتمل است کما قال السید الخوئی ره، دیگر عقل حکم نمی کند به لزوم اطاعت، چون مکلف مطمئن شد که عقابی در کار نیست. به خلاف جائی که به ملاک لزوم شکر منعم باشد یا به ملاک حق الطاعة باشد.

بحث در این است که آیا این وجوب عقلی تقلید مقترن هست به وجوب شرعی طریقی یا مقترن نیست؟

مرحوم آقای خوئی فرموده اند: در موارد علم اجمالی محال است شارع واجب شرعی بکند تقلید را یا احتیاط را، چون علم اجمالی عقلا منجز است. لغو است جعل وجوب شرعی طریقی به داعی تنجیز واقع. خب واقع منجز هست، تحصیل حاصل است که شارع بخواهد واجب بکند تقلید را شرعا لاجل تنجیز الواقع. خب واقع با علم اجمالی منجز هست. ولی در شبهات بدویه قبل الفحص اشکال ندارد، ما ملتزم می شویم به اینکه تقلید وجوب شرعی طریقی دارد.

اقول: این فرمایش آقای خوئی ره تمام نیست. چه اشکالی دارد که چیزی که عقلا منجز است شارع هم امر طریقی بکند به آن به داعی تأکید بر تنجیز آن؟ کما اینکه در برائت شرعیه شارع حکم شرعی می کند به برائت به داعی تأکید تأمین عقلی که ناشی است از برائت عقلیه. اشکالی ندارد.

بله! ما قبول داریم امکان مساوق با وقوع نیست. امکان جعل وجوب طریقی برای تقلید که ما قائلیم غیر از این است که از دلیل استظهار هم بکنیم وجوب شرعی تقلید را. ما بیش از ارشاد به حکم عقل استظهار نمی کنیم. حتی از مثل هلا تعلمت حتی تعمل ما بیش از ارشاد به حکم عقل استفاده نمی کنیم. اینکه بگوئیم شارع علاوه بر حکم عقل به وجوب تقلید مثلا جعل وجوب شرعی طریقی هم کرده است، نه همچنین استظهاری ما نمی کنیم.

سؤال وجواب: چه ظهوری دارد خطاب هلا تعلمت حتی تعمل در ازید از توبیخ افراد بر ترک تعلم، ترک تقلید یا اجتهاد یا احتیاط.

سؤال وجواب: طلب العلم فریضة علی کل مسلم حالا ممکن است شما بفرمائید او ظهور دارد در فریضه شرعیه. که او هم برای ما واضح نیست که طلب العلم فریضة به معنای وجوب شرعی طریقی تحصیل علم باشد.

سؤال وجواب: شارع گاهی می بیند چیزی منجز است و لکن ممکن است برخی در آن شبهه بکنند، برای برخی محرکیت ندارد حکم عقل. خطاب شرعی مولوی طریقی جعل می کند که داعی از آن تأکید تنجز این حکم است. برخی از حکم عقل منبعث نمی شوند نیاز به توجیه خطاب از شارع دارند. و همینطور در موارد ترخیص عقلی در برائت عقلیه، شارع می خواهد تأکید کند بر این تأمین و کسانی که دچار شبهه هم هستند آنها متوجه این تأمین بشوند، می تواند ترخیص شرعی ظاهری طریقی بدهد. اشکالی ندارد.

خلاصه این تنبیه اول این شد که ما قائل شدیم که عقلا تقلید واجب است. البته کسی که متمکن است از اجتهاد یا احتیاط، وجوب عقلی تقلید تخییری است. اگر متمکن نیست از احتیاط و اجتهاد، وجوب عقلی تقلید تعیینی است، و دلیل بر وجوب شرعی طریقی آن نداریم و لو ممکن هست جعل وجوب شرعی طریقی.

و ملاک وجوب عقلی تقلید همان ملاکی است که در وجوب اطاعت خدا گفته اند، که مشهور می گویند از باب لزوم شکر منعم، آقای خوئی ره می فرمایند از باب وجوب دفع عقاب محتمل، بحوث می گوید از باب حق الطاعه ای که ثابت است برای خدا به ملاک خالقیت او، خدا خالق ما است و مالک تکوینی ما است، وعقل درک می کند که امتثال تکالیف او لازم است حتی در موارد شبهات بدویه.

آقای سیستانی هم یک نظر چهارمی دارند، ایشان می فرمایند: ما معتقدیم وجوب عقلی اطاعت مولا که در بحث وجوب تقلید مطرح است ملاکش ظهور خطاب امر مولا است در اینکه متضمن وعید بر عقاب است. مولا وقتی می گوید إفعل، ظهور اندماجی دارد در اینکه إفعل والا عاقبتک. در گذشته های دور موالی این ذیل را بیان می کردند، آرام آرام این ذیل را حذف کردند خود ظهور خطاب إفعل مندمج است در او این مطلب. تعبیر ایشان از آن این است که ظهور اندماجی و استبطانی دارد در وعید بر عقاب. و این منشأ حکم عقل است به لزوم اطاعت در موارد علم به تکلیف مولا یا شک در تکلیف مولا قبل الفحص که منشأ وجوب تقلید می شود.

اقول: ما این مبنا را نپذیرفتیم وعرض کردیم ما از جمله افعل که مولا انشاء می کند وعید بر عقاب نمی فهمیم. پدری به فرزندش می گوید آب بیاور، این چه فرقی می کند با اینکه پسری به پدرش می گوید آب می خواهم؟ ما فرقی نمی فهمیم که بگوئیم وقتی پدر به فرزندش می گوید آب بیاور، متضمن وعید بر عقاب است، و بعد از این وعید بر عقاب توسط این مولا عقل حکم می کند به استحقاق عقاب و به وجوب دفع عقاب محتمل بر این عبد. این مطلب برای ما واضح نیست، یعنی ظهوری احساس نمی کنیم در خطاب امر در این معنا. ولو ایشان بر این مبنا ثمراتی بار کرده، از جمله استحقاق عقاب بر تجری را منکر است، چون می فرماید در تجری که خطاب امری نیست تا متضمن وعید بر عقاب باشد تا از آن استحقاق عقاب را در موارد تجری به دست بیاوریم.

ما در مباحث قطع بطور مفصل این را بحث کردیم و همینطور در مبحث صیغه امر و از این مبنا جواب دادیم.

**تنبیه دوم:** صاحب عروه فرموده: «عمل العامی بلاتقلید و لا احتیاط باطل».

چون اینکه نمی شود عمل عامی که تقلید نمی کند و احتیاط هم نمی کند واقعا باطل باشد. پس باید مراد این باشد که باطل عقلا. یعنی عقلا مجزی نیست. باید برود ولو بعد از عمل بررسی کند که آیا این عمل من مطابق با فتوای مجتهدی که جائز التقلید است بوده تا بتوانم به آن اکتفاء کنم یا نه. اینکه در سفر نماز شکسته خوانده بدون تقلید، این باطل است یعنی مجزی نیست عقلا، باید برود بپرسد اگر گفتند وظیفه تو نماز قصر بود همان نماز قصر کشف می شود که صحیح بوده است.

صاحب عروه در یک مسأله دیگر عبارت سخت تری دارد. در مسأله 16 اجتهاد وتقلید می فرماید: عمل الجاهل المقصر الملتفت باطل وإن کان مطابقا للواقع. در آن بحث مسأله 6 که خواندیم گفت عمل العامی بلاتقلید و لا احتیاط باطلٌ که توجیه کردیم أی لیس بمجزئ عقلا. اما در این مسأله 16 می فرماید؟ عمل الجاهل المقصر الملتفت باطلٌ وإن کان مطابقا للواقع.

خب این چه وجهی دارد؟ حتما ایشان نظرشان این است که عمل جاهل مقصر ملتفت در عبادات چون اخلال به قصد قربت از آن لازم می آید باطل خواهد بود.

اقول: جواب ما این است که چرا فرض می کنید جاهل مقصر ملتفت در عبادات لزوما قصد قربت از او متمشی نمی شود؟ چرا متمشی نمی شود؟.

بله! کسانی مثل مرحوم شیخ انصاری که جزم در عبادات را لازم می دانند، خب این جاهل مقصر ملتفت نمی تواند جزم پیدا کند به امر به این عبادتی که انجام می دهد. اما دلیلی بر اعتبار جزم به امر مولا به این عملی که مکلف انجام می دهد ما نداریم.

همین کافی است که صدق کند که انسان أتی بالعمل لله. وأتموا لحج والعمرة لله. خب این جاهل مقصر ملتفت نماز قصر می خواند به رجاء اینکه نماز قصر مطلوب از او باشد. چه اشکالی دارد؟ قصد قربت چرا متمشی نمی شود؟

ممکن است صاحب عروه منشأ اشکالش در تمشی قصد قربت این باشد که در عباداتی مثل نماز که قطعش حرام است، این آقای جاهل مقصّر ملتفت با شروع در این نماز قصر دارد تجری می کند بر مولا. چرا؟ برای اینکه در رکعت دوم می خواهد سلام بدهد. شبهه این است که این سلام مصداق قطع فریضه باشد. اگر وظیفه او نماز چهار رکعتی است سلام بیجا خواهد بود، و این مصداق قطع فریضه است که قطع فریضه حرام است. اگر هم بعدا بفهمد که نماز قصر بر او واجب بوده، ولی او تجری خودش را کرده، تجری قبیح است وفعل متجرّی به مبغوض است به نظر جمعی از فقهاء. ولذا آن سلامی که این آقا می دهد مصداق تجری است، چون شبهه حکمیه قبل الفحص است و شاید این مصداق سلام بیجا باشد که مبطل فریضه است. این فعل می شود مبغوض مولا، والمبغوض لایصلح للمقربیة.

شبیه این را محقق عراقی در وضوء به آبی که اعتقاد دارد غصبی است یا استصحاب می گوید غصبی است مطرح می کند. می گوید آبی که معتقدی غصبی است اجمالا أو تفصیلا یا استصحاب می گوید غصبی است با او وضوء می گیری، بعد از وضوء اگر بفهمی هم که غصبی نبوده است وضوئت باطل است. چون وضوء عبادت است. عبادت باید حسن فعلی داشته باشد و حسن فاعلی داشته باشد. این عمل تو حسن فعلی ندارد حسن فاعلی ندارد، چون مصداق تجری است.

واین اشکال، اشکال مهمی است.

حتی شبهه این است که: ما هم که شروع می کنیم نماز بخوانیم احتمال می دهیم در اثناء نماز مسأله ای پیش بیاید که بخاطر جهل به آن مسأله ما مرتکب مبطلات نماز بشویم، احتمال می دهیم ظن به افعال پیدا کنیم در این نماز، وما هنوز تحقیق نکردیم که ظن به افعال معتبر است یا معتبر نیست، می گوئیم حالش را نداریم همینجوری نماز می خوانیم انشاءالله که مبتلا نمی شویم به این مسأله. یک کمی درس هم خوانده باشیم استصحاب می کنیم که مبتلا نمی شویم به این مسأله، با اینکه ادله هلّا تعلمت الغاء کرده است این استصحابها را، می گوید باید بروید تعلم کنید احکامی را که احتمال ابتلاء به آن را می دهیم. ولی ما توجه نکردیم و وگفتیم الله اکبر. شبهه این است که این الله اکبر مصداق تجری است، چرا؟ برای اینکه شما خودتان را در یک مصیری قرار دادید که در معرض این هستید که وقتی رفتید سجده وبرخواستید احتمال می دهید که گمان پیدا کنید به اینکه سجده ثانیه را آوردید. بعد نمی دانید وظیفه تان احتیاط به تدارک سجده ثانیه است که نظر مشهور است، یا وظیفه تان این است که چون ظن به سجده ثانیه دارید اعتناء نکنید به احتمال فوت سجده ثانیه و ظن در افعال را شارع حجت کرده باشد که برخی از فقهاء نظرشان این بود کما علیه السید البروجردی علی ما ببالی، خب این الله اکبری که می گوئی اگر مبتلا بشوی به این مسأله که وای به حالت، چرا؟ برای اینکه وقتی که مبتلا شدی، اگر ظن به سجده ثانیه پیدا کنی، هر کاری بکنی محتمل است که حرام باشد. و بر شما منجز بود که اول بروید رساله را مطالعه کنید بعد بیائید نماز بخوانید. ظن به سجده ثانیه دارید، اگر سجده ثانیه بکنید ممکن است زیاده در سجده باشد، اگر سجده ثانیه نکنید ممکن است نقیصه سجده ثانیه باشد.

بلکه شبهه این است که اگر مبتلا هم نشوی به این مسأله، ولی الله اکبر که می گفتی که احتمال می دادی که مبتلا بشوی به این مسأله، خودت را وارد یک مصیری کردی که امن از مخالفت تکلیف شارع نداری، و این مصداق تجری است. و تجری مبغوض مولا است.

اقول: این شبهه، شبهه قویه ای است. ولکن ما سعی کردیم از این شبهه جواب بدهیم.

جواب صغروی این است که بگوئیم ما دلیلی بر حرمت قطع فریضه نداریم. دلیل یا اجماع است که دلیل لبی است. قدر متیقن از حرمت قطع فریضه جائی است که فریضه صحیح واقعی وظاهری باشد. الصحیحة واقعا و ظاهرا. این نماز ما که فرض این است که ما جاهل مقصریم صحیح ظاهری نخواهد بود اگر مبتلا بشویم به یک مسأله ای که حکم آن را نمی دانیم. چون اگر احتیاط ممکن است که هیچ، اگر احتیاط ممکن نیست که فرض ما هست و دوران امر بین محذورین است بعد از شروع در نماز، یا باید انجام بدهیم این شیئ را یا انجام ندهیم، خب این نماز صحیحه ظاهریه نیست، حرمت قطع فریضه شامل آن نمی شود. ولذا آقای خوئی هم دارند که می فرمایند: اگر در اثناء نماز مسأله ای پیش آمد که نمی دانید چکار کنید اصلا می توانید آن نمازتان را رها کنید و نمازی از نو شروع کنید. دلیل حرمت قطع فریضه اجماع است شامل فریضه ای که صحیح ظاهری نیست و حجت شرعیه بر صحت آن ندارید نمی شود.

حالا آقای سیستانی که از این هم فراتر رفته، فرموده عذر عرفی که داری می توانی نمازت را قطع کنی. شک بین سه و چهار کردی بگو به دلم نمی چسبد قطع کن از نو شروع کن، چه اشکالی دارد.

این اشکال صغروی است. ممکن است کسی بگوید دلیل من بر حرمت قطع فریضه اجماع نیست، بلکه این روایت است که امام علیه السلام فرمود: إذا کنت فی صلاة الفریضة فرأیت غلاما لک قد ابق أو غریما لک علیه مال أو حیة تتخوفها علی نفسک فاقطع الصلاة.

برخی گفته اند دلیل ما بر حرمت قطع فریضه این روایت است که مفهوم دارد. می فرماید: اگر در اثناء نماز فریضه عبد آبقت را دیدی یا بدهکارت را دیدی یا ماری را دیدی که بر جانت می ترسی آنوقت جائز است نماز را قطع کنی. مفهومش این است که در شرائط عادی قطع نماز جائز نیست. والا فاقطع الصلاة که به معنای وجوب قطع نیست تا بگوئید در غیر این سه صورت قطع نماز واجب نیست. نه، عبد آبقش را می بیند یا بدهکارش را می بیند نمی خواهد نمازش را قطع کند. اینکه اشکالی ندارد. فاقطع الصلاة یعنی فلا بأس أن تقطع الصلاة. مفهومش این است که اگر در این شرائط استثنائی نبودی فی قطع الصلاة بأس. که صاحب مبانی منهاج الصالحین به این روایت استدلال کرده اند بر حرمت قطع فریضه مطلقا.

اقول: ما بحث فقهی نمی خواهیم بکنیم، اجمالا عرض کنم هم به سند این روایت اشکال کردیم، چون کلینی این روایت را نقل می کند عن حریز عمن اخبره عن ابی عبدالله علیه السلام. پس اینکه صدوق می گوید عن حریز عن ابی عبدالله، شبهه سقط در آن هست. نمی شود که حریز طبق نقل صدوق مستقیم از امام صادق علیه السلام نقل کند، ولی طبق نقل کلینی عمن اخبره از امام صادق علیه السلام نقل کند. دو روایت که نیست، با یک متن کامل، بگوئیم حریز یک بار مستقیم از امام صادق علیه السلام شنیده و یک بار با واسطه.

غیر از این اشکال سندی که شبهه ارسال هست ما اشکال دلالی هم کرده ایم، گفته ایم: اولا ما در جمله شرطیه قائل به مفهوم مطلق نیستیم بلکه قائل به مفهوم فی الجمله ایم. إن جاء زید فأکرمه مفهوم مطلق ندارد که إن لم یجئ زید فلایجب اکرامه مطلقا. مفهوم جمله شرطیه مطلق نیست فی الجمله است. فی الجمله همین است که نمازی که صحیح است هم واقعا و هم ظاهرا قطع او حرام است. و در مانحن فیه این نماز صحیح ظاهری نیست.

و ثانیا: گفتیم که در این روایت شرط محقق موضوع است. چرا؟ برای اینکه دارد إذا قمت فی صلاة الفریضة فرأیت غلاما لک قد ابق أو غریما لک أو حیة فاقطع الصلاة فاتبع غلامک أو غریمک و اقتل الحیة. شرط محقق موضوع است. فرأیت غلام لک محقق موضوع فاتبع غلامک است. غریما لک محقق موضوع أو اتبع غریمک است. حیة تتخوفها علی نفسک محقق موضوع واقتل الحیة است. و شرط محقق موضوع مفهوم ندارد.

حالا بحث فقهی نکنیم، کسانی که قائل بشوند به اینکه ما قطع فریضه را مطلقا حرام می دانیم مثل مشهور ولو به استناد این روایت حریز، اینها دچار اشکال جدی می شوند در همین بحث صحت عبادت جاهل مقصر ملتفت.

حالا این گروه چه جور از این محذور نجات پیدا می کنند؟

به نظر ما تخلص از این محذور یک مؤید نقلی دارد و یک بیان عقلی.

مؤید نقلی اش این است که: صحیحه عبدالصمد بن بشیر که گفت رجل اعجمی بود در لباس مخیط تلبیه گفت و قطعا جاهل مقصر بود چون گفت لم اسئل احدا عن شیء (هیچ مسأله ای از هیچ کس نپرسیدم)، امام نفرمود این تلبیه ات مصداق تجری است برای اینکه تلبیه ات باعث می شود نه تنها مصداق تجری باشد بلکه مصداق لبس مخیط در حال احرام باشد. تا این شخص در لباس مخیط بگوید لبیک می شود مصداق لبس المخیط محرما، و این حرام است. اما امام علیه السلام نفرمود لیس حجک فاسدا (حج تو فاسد است حجت صحیح است). معلوم می شود که در تمشی قصد قربت اینقدر سخت گیری لازم نیست. برای خدا عملش را آورده، حالا ولو این عملش علت تامه است برای اینکه داخل بشود در لبس المخیط محرما. خدا سخت نمی گیرد. این مؤید نقلی است برای اینکه این مقدار از تجری مخل به عبادت نیست. اگر مشکلی باشد در این است که این جاهل مقصر است و عملش مبغوض است، و المبغوض لایصلح للمقربیة. این مؤید نقلی ما.

اما بیان عقلی ما این است که ما معتقدیم تجری این شخص به ترکِ تعلم قبل الصلاة است. و الا بعد از صلاة خب چکار بکند؟ کار دیگری نمی تواند بکند. الله اکبر گفت بالاخره این شخصی که نمی داند نماز قصر بر او واجب است یا تمام، بالاخره سلام بدهد در دو رکعتی، شاید واجب باشد شاید حرام باشد. اگر وظیفه اش نماز چهار رکعتی است که حرام است و اگر وظیفه اش نماز دو رکعتی است که واجب است. چکار بکند؟ ترک تعلم قبل از صلاتش تجری است.

مثال بزنم: شخصی نذر کرده تمام نمازهای فریضه ام را به جماعت در حرم بخوانم. چند رو زکه خواند دید سخت است. می آید نماز فرادی می خواند. آیا این نماز فرادایی که در خانه می خواند باطل است؟ نه، چون آن چیزی که مصداق حنث نذر است ترک صلاة جماعت است در فریضه صبح نه اتیان به صلاة فرادی. این ضد واجب است. ولو وقتی نماز فرادی در خانه اش بخواند عملا زمینه وفاء به نذرش ساقط می شود. چون بعد از این نماز صبح حرم هم برود دیگر فائده ندارد، چون نماز صبح فریضه اش را خوانده است. نه، این نمازش مصداق عبادتی است که بله این عبادت را که انجام داد بعد از اینکه تصمیم گرفت ترک کند وفاء به نذر را، مفوّت وفاء به نذر است، خب دلیلی بر مبطلیت این عمل نداریم. ولذا به نظر ما مشکل حل است.

بقیه تنبیهات را انشاءالله فردا عرض می کنیم و وارد بحث تقلید اعلم می شویم بحول الله وقوته. والحمد لله رب العالمین.